و به نستعین

نامهٔ امیر دوست محمد خان کابلی که بحضرت سید احمد غازی در سنه ۱۲۴۱ نوشته بود محرره میرزا مسلم میر منشی شریف جان

هٰذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ برای محا لغت لک

امضای احمد اسعد مخفی نماناد که در ابتداء آن فساد نتما ساوارد این حما تبر

شده خود را منسوب بخاندان رسالت و دودمان نبالت میساخت تا آنکه

مے

ازواردین وصادرین ممالک مسموع شد که این شخص گرگی است او

خود را در لباس میش و ملک صورتیست ابلیس صفت فسادکیش در هندوستان

در سلک جماعه داران منسلک و در جمیع سپاهیان منخرط بود در سلوک

در رفتار و خیالات باطل و کردار از موطن اصلی فرار و اخراج و در زمرهٔ مخبر جان

من الله را اندر رج یافته اورا راه عبور در مملکت خود دادن ابواب
محن و فساد بر روی روزگار خود کشادن است ما بمقتضای ظن
المؤمنین بانفسهم خیراً گمان بد و فساد در بارهٔ او نبرده شیوهٔ
حق شناسی و رویهٔ رسالت پناهی را معمود ای اکرموا الضیف
٥٧١ ولو کان کافراً منظور و ملحوظ فرموده سخنان کسان را در بارهٔ او
مسموع نفرموده اصغا ننمودیم و محضاً لله نظر باسم سیادت و عزت
و احترام او اهتمام تمام بعمل آوردیم و از حدود متعلقهٔ خود سالماً
و غانماً گذرانیدیم بهوا و خیال آنکه چون منسوب بخاندان دیشان
حبیب خداوند عالمیان است در انصرام و انجام کار و امور
و منافع دنیوی و اخروی برافروخته شمع اسلام و دین در شبستان خواطر

افروخته خواهد شد عامل از مقوله اینکه   ابر اگر آب زندگی بارد

هرگز از شاخ بید بر نخوری   زبان چرب و نرم یاجوج صفتان

بیخکن سد دینداری است و صرصر مزاجان به باد سرا سپهرش

از پا افکندن بنای استواری زر قلب در بوته امتحان صاحب نسیه روش

ندارد و سیه دانه کاری بر سفید روئی نیارد از فساد شعاری آن تمام

تدویر مشخص و معین شد که سخنان خالی از اغراض کسان در باره او عین

واقع بوده و رلاحق شناس مبرا از مکر و فریب است اقاویل خلاف و کذب دارد خارج

از پیرایه مروت و انصاف در خور و سزاوار نبوده و نخواهد بود و خود را ظاهر

مسلمان نمودن و باطناً در زیان مسلمانان ساعی جبلیه الظهور رسانده

در جزئه یُخَادِعُونَ اللهَ وَرَسُولَه در آمدن است آن سراپا خدع

ادا

و فریب ظاهر و باطن تکذیب او لاجرم را بگفتار و رفتار خیان در نظرها

مسلمان و دین دار نمودن که سایر مسلمین و مؤمنین بصدق نیت و رسوخ

عقیدت باو گرویدند و آخر حرفی لغت و خبا نتیجه از گفتار و رفتار

او ندیدند همانا مصدوق یَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ

در شان او حجیات صادق و مدلول لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ

در باره او مطابق بوضوح پیوست که غرض اصلیش ازین خدعهای با خلق خدا را

از راه بردن بوده و مطلب کلیش ازین همه اقاویل اباطیل ابواب فساد باز کردن

بر چهره بندگان خدا گشودن نه راه اسلام و دین داری نمودن از فحوای

مَكَرُوا وَمَكَرَ اللهُ وَاللهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ غافل آمد

و از رسیدن بجزاء کردار ناصواب روزی چند اگر خود را بر مسند اقتدار

و تسلط تمکن دیده شاید یعنی و فساد فرعون و هامان بگوشش نرسیده
و عکس خود را در مرآت آنها ندیده که خطاب بدان اَنَّ فِرعَونَ وَ
هامانَ وَجُنُودَهُما کانُوا مِنَ المُغرَقِینَ در مقابل طغیان
ایشان رسیده آری فساد پیشه خلاف اندیشه را آنچه از فساد و طغیان
روز مره بخاطرش رسید بظهور رسید و تکاور خود را در عرصه بیداد و استبداد دوانید
از هاروت و ماروت در سفک دماء گذرانید خصوصاً در مقدمه مرحوم سردار
یار محمد خان که در شهادت او کوشید و از مودای هَل جَزاءُ الاِحسانِ
اِلّا الاِحسانُ چشم پوشید مکافات نیکوئیهای او بقصوری در بدیهای او
راضی نگردید بعد از وقوع واقعه مبرور مغفور زیاده از اطوار سابقه با ذم گردید
ضاعفه علی الفساد السابقه با دیگر برادران ما که در پشاور بند شیوه می گفت

نبیاد و آنچه مکنون نهاد داشت علی رؤس الاشهاد بظهور رسانید مجدد و از رجعتی

عبدالرسول خان را شهید ساخته خود را بجزای این امر شنیع رسانید آغشته بخون نمودی ای

إِنَّ اللهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ نفس اماره اوست

سر مخالفت از گریبان طغیان بر آورده روزگار بسیاری از اهل روزگار بر آورده

در صدد آن شده ایم که بیاری باری هوای سرکشی نفسش را از سرش بیرون نمائیم ٥٧٥

و بمکافات کردارش بپردازیم و بچاه بابل نفسش سرنگون اندازیم که بندگان

خدا را مشخص گردد که خلاف مخالفت را سزا چون و کمک اطاعت بر فرق

خیل کجرو پاشیدن عین حکمت است و متابعت منحرفان صراط مستقیم صدق را

نمودن از جاده اسلام منحرف شدن و جان در سر و کار جزای کردار ناخلفانست

آن پر تلبیس را تماشا باید مطلع ساختیم که هرگاه خداوندگار ما مخالف از آزار مخلوق

دست بردار شده و از صراط مستقیم خود پا بیرون نهاده در منحوسه سابق رود فبها و الّا

چشم براه باشد که متعاقب کل عذرایات عالیات که طراز شان انا فتحنا
لک فتحا مبینا و رچش ینصرک الله نصرا عزیزا است عنقریب ورایات
آنملک شعرکشا و آسمان سا شد از صرصر حملات غازیان نصرت نشان عرصه
آنملک از خار و خس وجود نابود طاغیان رفته و از آب تیغ بیدریغ کلهای
رنگارنگ کامرانی در سرابستان آن بلد شگفته و از شعب تیر تیز دلدوز غازیان
نمالفاح عبرة للناظرین شگفته خواهد شد مسود و زبان خود رسید و سنجیه آنچه از
و تواند بجا آورده باشد و السلام علی من اتبع الهدی نوشته سید احمد غازی که با جمعی
امیر دوست محمد والی کابل ... خان قال الله تبارک و تعالی
ان کتاب الابرار لفی علیین وما ادریک ما علیون
کتاب مرقوم یشهده المقربون وان کتاب
الفجار لفی سجین الی آخر آیه فهمی رای علو همت یزدی امیر الامرا و بیا

٥٧٦

لمن

کاہل و مسندنشین جور و تطاول نماند که کتاب پر عتاب سراپا پر پیچ و تاب
که بتوبیخ و تهدید اولاد ابو تراب در رسال داشته بود دیده به نهایت دور از راه صواب
و مخالف عقول اولوالالباب بود نهی که جواب آنرا در روز حساب نیز در باب
جز جزای عقاب آیه فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُم
٥٧٧ مِّمَّا يَكْسِبُونَ بدتر کتاب نخواهم داد آنکه مرا مفسد در لباس مصلح گو ملک
در خرقه مصلح خطاب نموده بود دیده غلطی است قبیح و عدوانیست صریح که شما جاهلان
طبع لطیف و مالکان عقول شریف مانند مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ
الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ تعریف و توصیف را از عدل و نصیف بیرون برده
خود را صاحبان باطن شریف شمرده برای طبع کثیف مطیعان نفس لوامه
ضعیف را قوی خانده و خدنگ مذلت بر سر دل که منزلگاه معشوق کامل است
افکنده اید لهذا از درجه اعتبار يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا
اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ مخرج و در صف جماعت فی قلوبهم

مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا مندرج خود را ساخته و کعبتین محبت زمره

کفار اشرار را در نرد مودت انداخته نقد باقی نعیم جنان را به طمع خس

إِنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ در باخته اید زیرا که در اوان

عبور که از دیار شما اهل غرور میکذشتیم اظهار جهاد را با طوایف شرور کفور نزد

رب غفور نه باطنا بلکه ظاهرا مذکور می کردیم و دلهای شما متخیلان مجبور در بیع امور

سرور بعید و وفور بهجت بیمود از ان بعلای ناموکه در شیا ورآمدیم اخوان بئس البراد ٥٧٨

شما در لباس بر وسواس الکفر الی الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِيَارِهِمْ

لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ ملتبس شده با کفار رابطه یکجهتی مربوط و مضبوط

داشته حیلها انکیخته مثال وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا

وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ

با ما در ظاهر بدوستی انکیخته چون معرکه قتال وکارزار جدال با اهل ضلال

مساوی و مقابل کردید و در تحت کیُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ

الم

بر کشیده و مرتکب نهی لَا تَسْفِکُونَ دِمَائکُمْ شده بسبب آن خون چندین
مسلمانان را ریخته تا باین همه فساد اکتفا نانموده طریق تجویز پیموده زهر در طعام ما آمیخته
معصم مطلق و قایل وَاللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ بر حق ما را که نهایت نموده
زران بعد آن بخیلان رشته الفت ظاهری را نیز گسیختند و خاکستر ذلیلی و فرو تهی
ربختیت را از راه اطاعت بر سر ریختند و بیغیرتی خود میخیتند بار بار اگر دیده
انصاف داری بگشا و این احوال را بتمامی تماشا نما تا بر تو ظاهر گردد که ضرر و نقصان از ما ۵۷۹
باشان ظاهر و نمایان گردد سردار یار محمد عداوت شعار احمد از راه کینه و حسد
سپاه بیحد و عد فراهم داشته و بقصد قلع و قمع بنیان این ادنی ترین نتیجه خاندان
نبوت علم ظلم افراشته منهدم و منهزم ساختن ما را سهل و آسان انگاشته و آیه
کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ عَلَی فِئَةٍ کَثِیرَةٍ بِاِذْنِ اللّٰهِ تعالی
نشنیده بنه اشته با توپخانه آتش فشان و جزایر جان دشمن نشان و مغنیان
اهل نیران قصد خرابی ما نمودند قدرت کامل و حکمت شامل حضرت حی قیوم

دو دانای حکیم بمقتضای لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض

لفسدت الارض سپاه بر دغای بیوفای خودش را بران گماشته و شمشیرها

کشیده بروی آن ناتوان و اورا بزخم سنان و شمشیر از ان بزودی زود بتهیه

اسباب مقصود روانه مکان بئس الورد المورود گردانیده و از هواخواهی

و یاری مخبیه عنید خلعت لهم مقامع من حدید بتفاوت پوشید

و از جام محنت انجام سقوا ماء حمیما شربت و قطعوا امعاءهم

نوشید بکام دل رسید و دید آنچه دید و از عقب او عبد الرسول جهول بو الفضول

بکینه این کمترین اولاد بتول کمر بست و قبت مقتول و مخذول شد بر بر سعیر

بئس الرفد المرفود باقتضای کان عاقبتهما فی النار و مرا هم

و تخویف از سلخ خطر و سپاه کثیر خود بمود دیده نداشته که رب قدیر معین و ظهیر

و بشیر و نذیر نعم المولی و نعم النصیر مرا کرده من یتوکل

علی الله فهو حسبه در بر شعر والله یؤید بنصره من یشاء

بر سر دار حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَکِیْلُ حصاری و سرپرست ز ر سپاه گمراه توجه بابکیت
دارم که به یمن یاری باری و عطای رب جلیل و دهنده ملک بفرزندان اسمعیل
و بیرون کننده سلطنت از قبضه اقتدار بنی اسرائیل که آن مالک الملک
تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ کثرت عسکر را
بهیچ شمارم و در مکتوب تو آن بود که طراز شقه لوای ما از انا فتحنا و پرچمش از
ینصرک الله نصرا عزیزا زیب و بها دارد هیهات هیهات ویل للکذبین شقه
لوای شقاق نمای شقاوت غایت که شق از شقوق دین دیده و پرچمش
در چمن عرفان بکدام وقت جنبیده و دست آن علمدار بکدام زمان حبل و بهار گلهای
طاعت پروردگار چیده و شمیده خود را در سلک وَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُونَ لَئِنْ
رَجَعْنَا اِلَی الْمَدِیْنَةِ لَیُخْرِجَنَّ الْاَعَزُّ مِنْهَا الْاَذَلَّ در راه تفاخر
و تکبر خود را در جمع اِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِی الْاَرْضِ می شماری خود را از برای
در معرکه کارزار چنین از فضل کردگار شمشیر آبدار جانهای طوایف فجار را بدار البوار

لعال

بعزستیم اگر انظار قلیل سلیم و لیکن بنصرت بخش مومنان و خبر دهندهٔ قتل داود جالوت

باذن الله مستظهرم اخوان تفاخر تواهان لان الله لا یحب من کان

مختالا فخورا اگر چه دانسته آیا حکم پادشاهان کیان و سلطنت سلاطین صفوی

عالیشان رضوان مکان و باقی از شاهان در مملکت هندوستان و ترکستان

و دولت نادر ایران و سایر کامران از قزلباش و افغان و از ابتدای اعوان

بنی نوع انسان تا این زمان یکسان بوده و از هیچ یکی حق شاهی نسته و بحکم

ارزانی نفرموده و اگر بطریق میراث ملک را از خود میدانی رقم ضلالت میکشیم که غرا از

عین رابطهٔ جان میخواند دیگر بر دبیر خوش تقریر عالی از تقدیر پایهٔ آن سریر پوشیده نماند که اگر

از فضل یزدان و معاونت حضرت سبحان در ایام ما یان اجلال تسلط بر ملک و دریا بر توران کنیم که بشهور

خاقانین ابو المحسنین نفرموده سید الثقلین بعد از فرستادن ایلچیان بعباس شاه در باب

قطع الکاء از راه لطف و احسان نمود و در عطای مال در بارهٔ آنهم چه اهمال افزود

اگر مرا احد احمد خوانده ضرر ندارد قدر جد احمد مرا نهفتی و اشده

۸۲

برخوردار اسعادت اطوار ارجمند بارز

بجان اعزاز اکثر و از صعمان نامه رسید گردانید و بعد دعا لطف پروردگار

بدان و بار شریف و نا شعوری در عز با صدق دعای ترتیب ملازم و دین بنده نعمت

مطالع عز و سعادت ابد و غمبد و ثبات قدم در منبع و ملک و دین و مسالک مستقیم تحقق و نعمت

و حصول توفیق عدل گستری و عنایت پروری و شمول ازدیاد و خرق کاران برخوردار مطالب

گردد در حسن الاوقات ملالات مشغول است و بسیاری از نفع و ازاری ارجاب باری برخوردار قبول

ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم و ارث ان اسعد طالع ان شور را بلطف و کرم

تفضلات مشاغل شان و عاکف و مستلزم خوشنا مرد و مراد مع ... تمت بر پای ارزان

وادی شنیده و از نوم عالی ... نوشته بهار ارد و بیان سبب ... بهجت خط و نیابی ارزانی هم عنایت

بخدمت آن سعادت اطوار ... از ملال خطر و کدورت ضمیر صفا ... نوبت فاضل و علا

گردد ... با خلاصان ... شده باغ عالی ... رضا ... تمام ... کشته ... تمام

همراه با ... فاطمه ... عنایت ... ... و سعادت ... فرمودن ... و ...

... حال ... محبت و دعا ... نامه ... روا ... عالی ... خاطر ... عالیه

هذه تذکره ... شاه

الحمد لله الکریم [illegible] نباید

سبیل الامر [illegible] ارجاعات مساعدت [illegible]

ایالت و [illegible] ان الله یأمر بالعدل و

و توفیق رفیق [illegible] الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم

لعلکم تذکرون آن عدالت و نصفت و داد و دهش [illegible] کرداد

[illegible] اشعار و شعار روزگار [illegible] عدالت [illegible] و باید

عدالت [illegible] آیت [illegible] مثبت [illegible]

[illegible] و [illegible] عام [illegible]

[illegible] و [illegible] موافق [illegible] صدور

حدود [illegible] و [illegible] و عهود و ثبات [illegible] قلوب [illegible]

در پاس حقوق و وفای عهود [illegible] عام و [illegible]

و [illegible] و رضای [illegible] و [illegible] و [illegible]

دست [illegible] و [illegible] و [illegible] علی [illegible]

[illegible] و [illegible] و لازم

[illegible] کرد [illegible] و [illegible]

و [illegible] که [illegible]

علیه [illegible] العزیز

[illegible]

و [illegible]

فبما رحمة من الله لنت

لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا

من حولک و در طلب [illegible] بار رعایا و کافه برایا

[illegible] و [illegible] نعمت [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] وارد [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] معروف [illegible] و [illegible]

[illegible] و از علما و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] و [illegible] مکان [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

و [illegible]

شدن و ورود نعیم [illegible] عیسی [illegible]

[illegible] در حال و روایت [illegible] فی سبیل [illegible]

ثابت تهدید واتقوا یوما ترجعون فیه الی

الله ثم توفی کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون [illegible]

[illegible] لا نفسه [illegible] المحمود الله [illegible]

وارد به سبب [illegible] و در ایات [illegible] خضرت [illegible] و [illegible] ورود [illegible]

[illegible] و در [illegible] سکنت و [illegible]

[illegible] و [illegible] فی [illegible] العظیم [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] و [illegible]

توقیعات [illegible] اولیای [illegible] الی یوم الدین

[illegible] صفا و اولیای [illegible]

علی من اتبع الهدی

حالت و [illegible] سعادت ذات [illegible] خلافت [illegible] لیان [illegible]

منوط و مربوط [illegible]

از ورود و طوایف انام [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

سرای شهود مقام

وبکلید فتح درهای ... الموعود بار ... الالموده

الحمود و درال الادرم الکمال الوکه تاج و تاج ... الاصلال الوکه بعلو ... قبل نعیم

القریه فایز ... حسب ... بسکر ... بساطین ... نسیم ... حسب و عوده الالع

اهنشاه نیم فایز ... محموده فنون و عود ... عشام ... ایمن ...

و از انوار ازهار شعبار و اغصانش نسیم فاستحاب ... سلطان ... نعمت ... ایکو توقیع

بارگاه سدره اشتباه شهریار کشور معدلت و دین پروری و ... من ینصر الله فلا غالب له ...

وضع خلافت و جهان بانی ... و من ینصر الله ... مخصص برحمة الله ...

و منشور لامع النور جهان داری و فرمان روائی با نام ... ناصر الدنیا و الدین ...

متوشح و مبرا ... سید المرسلین و ناصر الملة و الدین ... شاه ... در

الله سلطنته میکرداند که چون ... خلافت ... بعضد ... اعظم خان

و اعتلای اولی الشوکت سلطان ... علیین ... انار الله برهانه ... اعظم خان ...

و رسیله ... منصور محمد اکبر ... عظیم خان ... ناظران دیوان ... جهان

فرزند ارجمند عالم ... خاقان ... آشیان انار الله برهانه محمد اعظم خان ... فرموده به جمیع ... منشور ... و فرخنده مغزای

خلاصت سلاطین سکندر احتشام

اجلال این مجلس ارادت سکندر احتشام و امرای طبقات الاشیاء [illegible]

از کمال [illegible] سکندران و [illegible] با [illegible] جدید [illegible]

و مفخرت [illegible] سکندران [illegible] ان [illegible] کدار [illegible] آن

انا را [illegible] که [illegible] از رجحانت [illegible] سکندران [illegible]

قاصر و متفضلان [illegible] با یان و [illegible] برادر [illegible]

مواظبت [illegible] بالطاف [illegible] دولت ابد مدت [illegible] و اکرام [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] مجلس ارادت شعار

بوده [illegible] و نیز [illegible] الاراده [illegible] مراد [illegible] احکام

در [illegible] الاخلاص [illegible] خان [illegible] گردد [illegible] اوان [illegible]

نموده [illegible] که حضرت خان [illegible] و دین و سلطان [illegible] عدل [illegible] عالم [illegible]

تقدیر [illegible] و اجلال [illegible] سکندر [illegible] عالم [illegible]

شریعت حضرت [illegible] سلیمان جاه [illegible] فالدین [illegible] ملوکانه [illegible]

از فاران [illegible] خان [illegible] الامم [illegible]

اوان [illegible]

ارسال [illegible] روشن [illegible]

و [illegible]

[illegible]

فرع بوم ایران لشود

لیشان ان جعفرخان

آشکار گردید و عنایات ... و طغیان طرق و شوارع لا جاری

آرایش لیت ابقیه جوابات ... آراست

نسبت ظهور انقلاب دوران ... ان مجاهد اند که ارسنجا جو ... بسعادت بهره و آزادی ... زینت

و در ارض اقدس توقف نموده با این که ... از ثبت الکرام سجا ... فرمان ... از جوان

و در ارض اقدس توقف نموده و ... کلدار ... از ثبت ... الارض ... بهاران ... و شوق

احیان آن ... طراوت باقیه و ... و تاج ان الارض ... که ... بر ...

وجه گشته نمود آن ... خلافت رونق افزا و ... تاج ... و فنا ... گذاری

این امر عظم و ظهور ... اعظم ... رایق خلافت ... جمیع ... از ... عهد ...

بادولت ... بیان ... شنیده ... بهیه ... اول ... سعادت ... ان ...

قیام نمودند از ... تاج مهر جهان افروز ... بسعادت ... نقش ...

نهد العلیه ایشان ... تسعید ... نیز ... جمیع این

محمد و آله الاطهار

والاجاه مشرف گردیده ... این مجلس ... تمتع ... طبع ... اعلی

... ان ... آن ... افغان ... بشود ... باشد

خانه ... و ... باب ... ان

و عنایات ... شد ...

خنده ...

عواطف و
مراحم روزافزون محزون چه دارند
آنچه منفصل گشته بعنایت آراسته ... برجا است
بی مساعی الطاف ... العبد داعی ... جهت ... جاه
درین ... شیخ مخلص ارادت ... بدولت ... عطا
مشتمل بر منثور ... اطلاع خواهد ... و قوی
آنچه جناب ... مرجع ... ارادت ... خانان ... است
... دولت ... خیر ... ارادت ... ملاحظه ...
آنچه جناب ... محبت ... باب ... است ...
آستانه عزت ... عبد ... و اهل ... کثیر ... اعتقاد ... و جانم
... که در ... معاصرت علم ... ارادت ... ابد
خاطر عاطفت آیات ... مستغرق ... قلب ... حالات ... دانشمند
... بلا ... و خجسته ... جهاد ... دور ... ارادت ...
مستحضر ... عزت ... رای ... ارباب حسن ... بدهی
متعلق ... سطور ... که از ... بر ... جناب ... احکام ... ارادت ...
ملتمس ... و منظور ... و ... اداب ارادت ... جناب ... انشاالله ...
از ... شیخ ... آداب ... اداب ... احوال ...
و تقدیم ... ارادت ... ابدی
و بر ... عالی ... نامه ... بادا
[illegible]

نسبت با آنجناب.

اظهار پاره‌ای [illegible] از لطف و [illegible]

ممنونات آنجناب که [illegible] صادقانه

[illegible]

قبول استحسان [illegible]

که در این اوقات [illegible]

تجدید رسوم عهد و وداد [illegible]

دولت ابد مدت [illegible]

با طرف [illegible] آنجناب [illegible]

[illegible]

داشتیم [illegible] آنجناب [illegible]

و [illegible]

[illegible] ۱۲۶۱

[illegible]

168

عرض از تحریر این کتابت

صداقت آئین و مطلب از لطیفه [illegible] معلوم گردد

[illegible] آن است که استشمام و استعلام و استخبار [illegible] میرزا

خبر بیشتر از آن [illegible] خبر شنیدم جمع [illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible] و تصدیق [illegible] جمیع [illegible] و الملک [illegible]

[illegible] دار السلطنه [illegible] که [illegible] بار [illegible]

[illegible] این کار [illegible] مبلغ [illegible] و [illegible] مبلغ [illegible]

و بعد از [illegible] مبلغ [illegible] حاجات [illegible]

[illegible] این مبلغ [illegible] و تصدیق [illegible] انقطاع [illegible]

تقرار [illegible] حق [illegible] که [illegible]

[illegible] است که [illegible] از [illegible]

از [illegible] مطلقا [illegible] که [illegible] حق [illegible]

[illegible] قرار داده [illegible]

[illegible]

چون حکام بلدان

ورؤسای کابر جهان پرستان جهان بحکم

الملک یملن علیه زمان آیسر . بپای عرضه فدیوا احوال خویند . و

تا لسنیه ذوات فرخنده آیات والدین ایشان آن جهان آسیب گیتی گیران باید . آدی

عدل و انصاف بموجب حکیهٔ تمنای مظلومان بسمع اخرو شمرنا فعرا از اسب پرست تیم نابلدن برحیم مقعود

وما مون ناامید نباید بر اعورسی احوال کثیر الاخلال حوالت نیح و دوان جواهر عدل او حوالاکلان تجار .

آن دیار بدالت آثار و کارکنان سرکار قدر الاقتدار حق او بعون الله الاکبر گرفته با سر رده بر نایند کمال آوری

ورعیت پروری و انصاف است الحق شالستیه ذوات فرخنده آیات و سزاوار و او معقد فایض

البرکات ایشان آن جهان بخش که در حصول مقاصدات رعایای مظلوم و برایای معموم توجه بستیه حق بموتا طلوع

میزان عدل و انصاف منجره باشند لهذا انچه کلمه بطوق اطلاع قلم و مرقوم کرده گرد

تا اقلیم و از شب ظلمت بر شب و قمر الواصب متفاصه

و مطلب از مشاح زرنگار مهر خاور و تلالو خورشید انور دو عای دانشمندان نجم بر

منفوح و آشاده و فیضان ورد کشان

سایه زیاده

بتاریخ سلخ شهر ذیقعده الحرام ۱۲۶۱

۸۶۰۴

نامه به اسم [illegible] طلبان

تمنا آماده که کام امرا رو طراوت می‌بخشد ابواب فتوحات [illegible]

صد رفعت نشان باطراوت خاطر ... تازه [illegible] سرور ... لحظه

و فیوضات بهجت [illegible] حاطر و الطاف ... مسعود ... حال حال ... زاده

از دل ... کنعان ثانی [illegible] بر رسید ... احوال ... زبان ... آنکه

عزت و ... شگاه که ... شفقت ... میرزا ... خان ... سرداری ... و ... علم

در مان ... عالیجاه ... خان ... اطلاع دادم که ... با خبر بوده ... بشنود و ابتدا

و فقا خطاب به سردار صاحب ... ای سردار محمد ... خان ... دم که ...

۸۶۰۴